

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث جلسه گذشته در مقیاس علیه بود، مقیاس علیه یعنی اگر صبی در اول وقت نماز ظهر یک نماز ظهر مستحبی خواند، سپس در اثنای این وقت بالغ شد. مرحوم سید گویا این را به عنوان مسلم تلقی کردند که بعد که وقتی بالغ شد دیگر نیازی به اعاده ندارد و بعد ما نحن فیه را (یعنی کسی که سال قبل یک حج مستحبی من غیر استطاعه انجام داده و امسال مستطیع شد، بگوئیم این هم نیازی به اعاده ندارد) به آن نماز صبی قیاس کردند.

مطالبی را از جواهر نقل کردیم که ببینیم خود این نماز صبی چه حکمی دارد؟ اولاً از حیث فتاوا صاحب جواهر (قدس سره) می‌خواهد بفرماید در بین قداما همه قائل به عدم اجزاءند و این خیلی عجیب است یعنی ظاهر عبارت سید (قدس سره) چرا با این که به جواهر خیلی عنایت داشته، ولی چطور به این فرمایش صاحب جواهر توجهی نفرموده است! لذا از عبارات صاحب جواهر استفاده می‌شود که عدم الاجزاء در مورد مقیاس علیه، تقریباً بین قداما اتفاقی بوده است؛ یعنی این بچه الآن که در اثناء وقت بالغ می‌شود اگرچه در اول وقت هم یک نماز ظهر مستحبی خوانده اما باز باید اعاده کند.

صاحب جواهر وقتی قول محقق حلی (قدس سره) را نقل کرد (که محقق هم قائل به عدم الاجزاء است و فرمود عدم الاجزاء اشبه و صاحب جواهر گفت اشهر)، فرمود این قول یعنی عدم اجزاء به شیخ طوسی (قدس سره) در خلاف نسبت داده شده است. بعضی‌ها به اکثر الاصحاب نسبت داده‌اند. تا اینجا اشهر هم نه، مشهور. مشهور قداما این قول را می‌گویند، بعد در اثناء کلامش فرمود: فقط شیخ طوسی در کتاب مبسوط «حکمی عنه» که ایشان گفته اگر در اثناء نماز بالغ شد «یجب علیه الاتمام»، ظهور در این دارد که بعد از آن استیناف لازم نیست؛ یعنی بعد از آن اعاده لازم ندارد.

اگر می‌گوئیم آن نماز قطعش جایز نیست و اتمامش واجب است؛ یعنی استیناف لازم نیست و فقط باقی می‌ماند همین یک قول. این یک قول را هم صاحب جواهر می‌فرماید: اینکه اتمام واجب است اعم از این است که استیناف واجب باشد یا نه؟ یک وقت می‌گوئیم اتمام واجب است در فرضی که ضیق وقت باشد و در نتیجه موردی هم برای استیناف باقی نمی‌ماند که این ظهور در اجزاء دارد، ولی فرض کلام شیخ طوسی (قدس سره) این نیست که بعد از این نماز دیگر وقت ضیق است و نمی‌تواند اعاده کند، بلکه می‌گوید اتمام واجب است و اتمام اعم از این است که بخواهد قائل به اجزا بشود یا نشود، پس قول شیخ طوسی (قدس سره) را هم این گونه رد می‌کند.

وقتی قول شیخ خراب شد پس دیگر مخالفی در میان قداما نداریم، باید بگوئیم گویا صاحب جواهر می‌خواهد ادعای اجماع کند که فتوای همه‌ی قداما عدم الاجزاءست. پس اولاً این نکته خودش خیلی برای ما مهم بود گویا از عبارت سید در عروه استفاده می‌شود که این مورد بین القداما اتفاقی است که قائل به اجزاء بشوند، بعد گفتیم ما هو الفرق بین آنجا و اینجا؟ این از حیث تتبع

در فتاوا که این دقت خوب را هم صاحب جواهر کرد و این نتیجه را گرفتیم.

ادله اجزاء در مقیس علیه

بنابر این حکم خود مسئله آن است که اگر صبی نماز ظهر را اول وقت مستحبی خواند «ثم بلغ»، اینجا برای اجزاء در مقیس علیه سه دلیل وجود دارد: یک دلیل این است که قائل به مشروعیت عبادات صبی شده و بگوئیم عبادت صبی مشروع است. حال که مشروعیت دارد این نماز نافله مشروعه را بگوئیم فرض این است یکی در اثناء نماز بالغ بشود و فرض دوم این است که بعد از نماز بالغ بشود. اگر در اثناء نماز بالغ شد بگوئیم این عبادتش تا حال که مشروع بوده، الآن هم که بالغ شد حق قطع کردن ندارد، «لا يجوز له» قطع این نماز، چون بالغ شده و این می‌تواند مصداق برای طبیعت مأمور به قرار بگیرد، از این راه قائل به اجزاء بشویم.

دلیل علامه حلی (قدس سره) بر اجزاء

دلیلی که مرحوم علامه در کتاب مختلف آورده، «بأنها صلاة شرعية»؛ یعنی قائل به مشروعیت است و این تمرینی نیست و شرعی است، «يجب اتمامها» الآن اتمامش واجب است چون «اقیموا الصلاة» گریبان او را می‌گیرد «و اذا وجب سقط الفرض بها»، وقتی اتمامش واجب شد آن فرض و آن واجب ثابت می‌شود «باقتضاء الامر علی الاجزاء»؛ امر اقتضای اجزاء دارد.^[1]

اشکالات صاحب جواهر (قدس سره)

صاحب جواهر به این دلیل چهار اشکال وارد می‌کند:

اشکال اول

اشکال اول این است که ما مشروعیت این عبادت را اینجا بگوئیم این عبادت مشروعه است تا وقتی بالغ شد، تا قبل از بلوغش این مستحب و مشروعه، اما آیا بعد که بالغ شد باز این مشروعیت باقی می‌ماند؟ نه باقی نمی‌ماند. «منع شرعيتها باعتبار كون المصحح لها سابقاً»؛ آنچه مصحح شرعیت است، «أنها نافلة و قد انقطع ذلك هنا»، نافله بودنش از بین رفت، بعد می‌فرمایند: این نافله بودن دائر مدار صبی بودن است، وقتی صبی بودنش از بین رفت نافله بودنش هم از بین می‌رود. لذا از این جهت مثل این می‌ماند که بگوئیم تمرینی است؛ یعنی بگوئیم اگر نماز را از اول خواند وسط نماز بالغ شد تا حالا تمرینی بوده اما وقتی بلوغ می‌آید تمرینیتش از بین می‌رود.

ایشان در ادامه مطلبی را از محقق ثانی (قدس سره) نقل می‌کند که مطلب دقیقی هست که ما در آن جلسه‌ای که خدمت بعضی از آقایان هستیم همه مطلب را گفته و توضیح هم دادیم، این قسمت را خودتان به کتاب جواهر صفحه 262 مراجعه کنید که نکات دقیقی هم دارد.^[2] من فقط اشکالات صاحب جواهر را بر این دلیل اول ذکر کرده و از عبارات آقای خوئی و مرحوم حکیم و مرحوم والد ما و جمع زیادی استفاده می‌شود که بیشتر روی همین دلیل تکیه دارند؛ یعنی می‌گویند چون این عبادت مشروعه پس الآن که بالغ شد تا حالا که این عبادت مشروعه مستحب، وقتی مشروعه این می‌تواند مصداق برای «اقیموا الصلاة» قرار بگیرد و لذا اتمامش هم واجب است، وقتی اتمامش واجب شد آن مأمور به را اتیان و امتثال کرده و تکلیف از ذمه‌ی او ساقط است.

آیا این اشکال اول صاحب جواهر که مشروعیت وقتی بلوغ می‌آید انقطع، این اشکال وارد است؟ به نظر می‌رسد این اشکال وارد

نیست؛ زیرا این نماز مشروعه‌ٔ حالا که بلوغ آمد چرا «انقطع» حالا یک عامل قوی‌تر برای مشروعیت آمده، چرا بگوئیم مشروعیتش از بین رفت؟! قیاس یا تنظیری که صاحب جواهر (قدس سره) کرده مشروعیت را به تمرینیت، می‌گوئیم وقتی بالغ شد تمرینیت چطور از بین می‌رود؟ الآن هم وقتی بالغ شد استحباب از بین می‌رود اما مشروعیت از بین نمی‌رود.

اشکال دوم

اشکال دوم صاحب جواهر امکان منع عموم الآیه للنافله، آیا این «اقیموا الصلاة» شامل نماز نافله هم می‌شود یا نه؟ ایشان می‌فرماید: ما در جای خودش گفتیم نه، این شامل نماز نافله نمی‌شود، بلکه فقط شامل نمازهای واجب است. نمازی که به عنوان مستحب شروع شده شامل آن نمی‌شود.^[3]

اشکال سوم

اشکال سوم آن است که «و ثالثاً إمكان منع أنه إبطال بل أقصاه كونه بطلاناً»؛ مرحوم علامه در عبارتش فرمود: «بأنها صلاة شرعية يجب اتمامها»، اتمام یعنی ابطال نافله، ابطال نافله یعنی این می‌آید آن نافله‌ای از اول را به عنوان واجب قرار می‌دهد؛ یعنی وقتی اثناء نماز بالغ شد گویا از اول بالغاً نماز را خوانده، نافله ابطال می‌شود. صاحب جواهر می‌فرماید: نه، ممکن است ما قائل به بطلان شویم؛ یعنی فی حدّ نفسه باطل و كأن لم یکن است؛ یعنی این نمازی که از اول تا اینجا به عنوان الاستحباب خوانده باطل است و این که نافله بودنش ابطال می‌شود و انقلاب به وجوب پیدا می‌کند.^[4]

اشکال چهارم

مرحوم علامه «باقتضاء الامر الاجزاء» تمسک کرده و فرمودند: شما دو تا امر می‌گوئید: یکی امر به اتمام و یکی «اقیموا الصلاة»، اینها دو چیز است، اگر این مکلف به عنوان «اقیموا الصلاة» اتصال کرده بود اجزاء است ولی اینجا دو امر است، می‌فرماید: «إن امتثال الامر يقتضى الاجزاء الخصوص الامر بالاتمام»؛ یعنی وقتی نمازش را تمام کرد تکلیفی که داشت که این نماز را قطع نکند اتمام کند، امر به اتمام را امتثال کرده، اما امر صلاة واجب را از کجا می‌گوئید امتثال کرده؟! «و هما متغایران»؛ ما یک امر داریم که نماز واجب را انجام بدهد، یک امر هم داریم که نمازت را اتمام کن، اینها دو چیز است.^[5]

بنابراین صاحب جواهر بر این دلیل مرحوم علامه چهار اشکال وارد کرده و عرض کردم چون اصل دلیل علامه تقریباً در کلمات متأخرین آمده، اینکه بگوئیم با بلوغ مشروعیت از بین می‌رود حرف درستی نیست، اما از کجا از اولش هم به عنوان نماز بالغ و نماز واجب شارع تلقی کرده؟ در مسئله‌ای حج می‌گوئیم اگر صبی قبل احد الموقوفین بالغ شد، اینجا شارع گفته من گویا می‌گویم این از اول بالغاً انجام داده و صحیح بوده و قبول می‌کند و حجة الاسلام است، ولی اینجا روایت و دلیلی نداریم بر اینکه این صبی وقتی در اثناء نماز بالغ شد شارع بگوید: من از اول نماز را به منزلة البلوغ قرار می‌دهم ولو مشروع هم باشد! چنین تنزیلی را در ما نحن فیه نداریم، لذا این دلیل یعنی مسئله مشروعیت نمی‌تواند برای ما دلیل باشد.

بنابراین بحث مشروعیت عبادات صبی اصلاً نمی‌تواند اینجا دلیل برای اجزاء باشد. محقق خوئی (قدس سره) فرمودند در باب امر تکلیف به صرف الوجود تعلق پیدا کرده، در باب حج به مطلق الوجوب، ما این را قبلاً جواب دادیم. از باب تعلق امر بین صلاة و حج فرقی وجود ندارد. از عبارات صاحب جواهر استفاده می‌شود که بین اینها تفکیک کرده، از عبارت مرحوم سید استفاده می‌شود که مشروعیت را باید یک مقدمه قرار داد، وحدت حقیقه بین الواجب و المستحب هم یک مقدمه قرار داد، یعنی بین واجب و مستحب تغایر نیست، تا اجزا را نتیجه بگیریم.

صاحب جواهر(قدس سره) در جواب می گوید: وقتی بالغ شد دیگر نفلیت معنا ندارد، ما می گوئیم انقطع ولی مشروعیت لم تنقطع، و علامه هم می خواهد روی مشروعیت استدلال کند نه روی نفلیت.^[6] استدلال به استصحاب کلی قسم ثالث بر اجزاء مقیس علیه

بعضی از راه استصحاب کلی قسم ثالث وارد شده و گفته اند یک مشروعیت کلی داریم و این مشروعیت کلی تا حال در ضمن یک فرد به نام مستحب بود، الآن یقین داریم به زوال این فرد، می گوئیم شاید آن کلی در ضمن فرد دیگر باشد. مثلاً می گوئیم قبلاً بدانیم در ضمن فردی به نام انسان بوده یقین به زوال او داریم ولی می گوئیم شاید آن کلی حیوان در ضمن فرد دیگر در این خانه باقی باشد، استصحاب کلی قسم ثالث را درست می کنند. در اینجا هم شبیه همین است که می گویند یک کلی مشروعیت داریم، یقین تا حالا در ضمن استحباب موجود بوده، الآن یقین به زوال این فرد داریم اما احتمال می دهیم آن کلی در ضمن فرد دیگر به نام وجوب باقی مانده باشد.

سؤال این است که آیا قاعده مشروعیت عبادات صبی در ما نحن فیه مفید است یا خیر؟ ما می گوئیم مفید نیست، قاعده مشروعیت عبادات صبی نمی گوید حالا این نمازی که اتمامش واجب است و خود نماز هم تا حالا مشروع بوده و تا آخرش هم مشروع است بگوئیم مجزی است از نماز واجب، بگوئیم مشروعیتش هم باشد و اتمامش هم بگوئید واجب است، شبیه اینکه آدم یک حج مستحبی شروع شد اتمامش واجب است اما مثبت اجزاء و دال بر اجزاء نیست، قاعده مشروعیت عبادات صبی اینجا توانایی اثبات اجزاء ندارد.

جمع بندی ادله صاحب جواهر(قدس سره)

صاحب جواهر در اینجا چند کار مهم کرده است:

1. مجموعاً سه دلیل برای اجزا آورده و رد کرده که آن دو دلیل دیگرش را اشاره می کنم.
2. بعد اجماع بر عدم اجزاء را تثبیت کرده و قول شیخ طوسی در مبسوط را توجیه کرده است.
3. بعد یک بحث اصولی خوبی اینجا مطرح کرده که آن هم بحث جالبی است.

دلیل اول

دلیل اول اجزاء، مسئله قاعده شرعی و مشروعیت عبادات است محقق خوئی(قدس سره) و کتابهای دیگران را ببینید بیشتر روی عبادات صبی جلو آمدند ولی این نمی تواند دلیل باشد. مسئله قصد الامر و صرف الوجود و مطلق الوجود را گفتیم دقتی است که «لا مجال لها»، اینجا هر دو یکی است و فرقی نمی کند، ما چطور بگوئیم «اقیموا الصلاة» به صرف الوجود تعلق پیدا کرده؟ «لله علی الناس بكل فرد فرد من الحج فی کل سنة»، اینطور نیست. هر دوی یکسان است؛ زیرا امر یک فعل مستحبی است، در نامه اعمال صبی ثبت می شود.

دلیل دوم و ارزیابی آن

دلیل دوم که خود صاحب جواهر آورده این است که می فرماید: «أومأنا إلیه سابقاً من إیمان دعوی اتحاد المكلف به»؛ ما گفتیم فعل مستحب، فعل واجب، اینها تغایری به حسب ماهیت ندارند ولو از حیث صفت یکیش متصف به وجوب می شود و یکیش به

استحباب می‌شود، حقیقت نماز واجب با حقیقت نماز مستحب فرقی ندارد. بعد می‌فرماید: «وإن كان هو ممنوعٌ عليه»؛ این حرف درستی نیست و بین واجب و مستحب تغایر وجود دارد.

پس مبنای صاحب جواهر هم تغایر بین واجب و مستحب است، این دلیل رد می‌شود. خود ما هم همین مبنا را داریم ولو اینکه یک حرف دیگری داریم، گفتیم اصلاً این نزاع که آیا در اعتباریات بین واجب، مستحب، قضا، اداء، تمام، قصر، اختلاف ماهوی وجود دارد و اصلاً طرح این نزاع اینجا غلط است و اینها امور اعتباریه هستند، امور اعتباریه هم بین‌شان به اعتباری که معتبر می‌کند فرق می‌کند، معتبر می‌گوید: من این نماز را صحیح و این نماز را فاسد می‌دانم، این نماز را قصر و این را اتمام می‌دانم. به اعتبار معتبر این را واجب و آن را مستحب می‌دانم؛ یعنی همین قصد الوجه سبب می‌شود که آن معتبر به آنچه اعتبار شده تغییر پیدا کند. لذا تغایر فقط اعتباری است چیزی به نام تغایر ماهوی نداریم، اما اینجا ماهیتش غیر از اعتبار چیزی نیست، «لا حقيقة للصلاة إلا الاعتبار».

دلیل سوم

صاحب جواهر (قدس سره) می‌فرماید: «فالاولی الاستدلال له بالحمل على من بلغ في الحج قبل الموقف»؛ یعنی ما این را هم حمل کنیم بر همان مورد، کسی که قبل احد الموقفین در حج بالغ می‌شود، می‌فرماید این هم اشکال دارد، «وإن كان هو قیاساً عن المنصوص»؛ اولاً این قیاس است و ثانیاً فارق وجود دارد.

صاحب جواهر سه فرق ذکر می‌کند:

1. «من الاجماع»؛ در باب حج اجماع داریم که اگر کسی قبل احد الموقفین بالغ شد «یکفی عن الحجة الاسلام»،
2. ثانیاً حج غیر از نماز است، نماز دو سه دقیقه می‌خواند و اگر نشد بعداً می‌خواند حج گاهی اوقات زمان قدیم باید شش ماه قبل راه می‌افتادند تا به حج برسند، اگر بگوئیم باید اعاده کند حرج در آن لازم می‌آید.
3. وجه سوم برای مع الفارق بودن: «وإنفراد كل من الافعال بالحج و لذا يجب انفراد بنیة»؛ در حج شما برای احرامش یک نیت می‌کنید و برای طواف یک نیت، برای سعی یک نیت، برای معشر یک نیت، اما در صلاة برای هر قسمت یک نیت نمی‌کنید، افعالش منفرد در نیت نیست.^[7] لذا این سه فرق را ذکر می‌کند و حق هم با ایشان است اصلاً این قیاس مع الفارق است و وجهی ندارد ما نحن فیه را به مسئله حج قیاس کنیم.

جمع‌بندی و نتیجه

پس برای اجزاء سه دلیل است و بیش از این سه دلیل هم امکان ندارد دلیلی پیدا کند، آیه و روایتی نداریم که بخواهد دلالت کند، همین سه دلیل برای اجزاست که مخدوش است، علاوه بر اینکه طبق کلام صاحب جواهر ما اجماع بر عدم الاجزاء داریم، پس این هم از اشکالاتی است که بر این فرمایش مرحوم سید وارد می‌شود از این عبارت سید وارد می‌شود که این مقیس علیه تقریباً مورد اتفاق اجزاء در اوست در حالی که اجماع بر عدم الاجزاء داریم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «احتج الشيخ بأنها صلاة شرعية فلا يجوز ابطالها لقوله تعالى «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»، وإذا وجب إتمامها سقط الفرض بها،

لأنَّ الأمر يقتضي الاجزاء. و الجواب: أنَّ الإبطال لم يصدر منه، بل من حكم الشرع، و قد بيَّنا دليله. «مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج2، ص: 56.

[2]. «و أضعف منه احتجاجة له في المختلف بأنها صلاة شرعية يجب إتمامها للآية، و إذا وجب سقط الفرض بها، لاقتضاء الأمر الاجزاء، و فيه أولاً إمكان منع شرعيتها باعتبار كون المصحح لها سابقاً أنها نافلة و قد انقطع ذلك هنا، ضرورة دوران نفليتها على الصبا، فشرعيتها حينئذ بالنسبة إلى ذلك كتمرينيتها تنقطع بالبلوغ، و إن احتمل المحقق الثاني و تبعه غيره إتمامها على التمرينية أيضاً عند عدم معارضة الصلاة لها، نظراً إلى أن صورة الصلاة كاف في صيانتها عن الإبطال، و إلى أنها افتتحت على حالة لم يتحقق الناقل عنها كما هو الفرض، فيستصحب ما كان، و افتتاحها غير مندوبة لا ينافي إتمامها مندوبة بعد أن كان المانع من ندبيتها قبل عدم التكليف، و قد زال ببلوغه، و صار التمرين ممتنعاً، فإتمامها لا يكون إلا مستحباً، و هو كما ترى.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج7، ص: 262.

[3]. «و ثانياً إمكان منع عموم الآية للنافلة لما ستعرفه من النزاع فيه في محله.» همان.

[4]. «و ثالثاً إمكان منع إنه إبطال، بل أقصاه كونه بطلاً.» همان.

[5]. «و رابعاً أن امتثال الأمر يقتضي الاجزاء عن خصوص الأمر بالإتمام لا أمر الصلاة، و هما متغايران قطعاً.» همان.

[6]. «فالأولى الاستدلال له بما أومأنا إليه سابقاً من إمكان دعوى اتحاد المكلف به و ان اختلفت صفته في الوجوب و الندب في الحالين، و إن كان هو ممنوعاً عليه كما عرفت، و بالحمل على من بلغ في الحج قبل الموقف و إن كان هو قياساً على المنصوص، مع الفارق من الإجماع و الحرج و انفراد كل من الأفعال بالحج، و لذا يجب انفراده بنية، و عليه لا فرق حينئذ بين الأثناء و ما بعد الفراغ، بخلاف ما ذكره العلامة دليلاً و ما ذكرناه نحن ثانياً، فإنه خاص بالأول.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج7، ص: 262-263.

[7]. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج7، ص: 262-263.